

زندگی

من دلم کلاس تابستانی می خواهد

مامان حوصله ام

اگر علاقه داشت مثل قدیم‌ها به عنوان شاگرد مغازه یا مکانیکی به صورت پاره‌وقت کار کند.

بیشتر برنامه تابستانی ما، کار است

آقای حسینی هم که سه فرزند نوجوان دارد می‌گوید: بیشتر برنامه تابستانی ما، کار است. بچه‌های من از سوم دبستان برای تابستان سر کار می‌روند. چند سال اول پسرها در آشپزخانه کار می‌کردند و سال‌های بعد هم در فلافل، امسال هم سیدمرتضی در یک سوپرمارکت و سیداحمد در یک فروشگاه لباس فروشنده است. هر روز هشت ساعت سر کار می‌روند. سیده مریم هم که در یک کارگاه خیاطی هر روز مشغول است چون رشته تحصیلی‌اش هم خیاطی است. خیلی هم از کارشان راضی هستند. احساس هویت می‌کنند وقتی سر کار می‌روند.

تا قبل از اینکه وارد کار بشوند، دوسه سالی را تابستان‌ها به کلاس رایانه، طراحی، معرق و خیاطی می‌رفتند ولی دیگر کار تمام وقت را ترجیح دادند. مگر چاره دیگری هم هست؟ راهی جز این نیست. تا تجربه نکنند نمی‌فهمند. این فرصت هم فقط در تابستان دست می‌دهد. نوجوان باید کارهای مختلف را ناخنک بزند که علاقه و استعدادش را بفهمد. کاش کارگاهی باز می‌شد که بچه‌ها در آنجا دوسه ماه کار می‌کردند و هر چند وقت، یکی را امتحان می‌کردند از نجاری و آهنگری گرفته تا کارمندی که به این شکل بتوانند کار مورد علاقه خود را سریع‌تر پیدا کنند. در غیر این صورت ما والدین ناگزیر هستیم که مدام فرزندمان را از این کلاس هنری به دیگری بفرستیم تا ببینیم کدام را می‌پسندد. بچه‌ها دوست دارند زودتر بزرگ شوند، این ما والدین هستیم که می‌خواهیم کودک بمانند. بچه‌ها از کارهای بزرگانه خوششان می‌آید.

فعالیت فرهنگی مساجد در تابستان خیلی زیاد بود مبتدی پدری کارمند است و می‌گوید مقصد اول و آخر کودک نسل ما دهه شصتی‌ها در ۳۰ سال پیش، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود. این کانون بیش از چهار دهه فعالیت دارد. سطح فرهنگی و اقتصادی خانواده‌های ما طوری بود که فقط از کلاس‌های مسجد و کانون پرورش فکری استفاده کنیم. فعالیت‌های کانون آنقدر تنوع داشت و کم‌هزینه بود که تمام سالیان را پوشش می‌داد.

یاد تعطیلات تابستانی ما، از کوچک تا بزرگ ممکن بود پای برنامه‌های مسجد بگذرد که اغلب فیلم‌های جنگی و انقلابی پخش می‌شد، چقدر هم با علاقه فیلم‌ها را دنبال می‌کردیم. فعالیت فرهنگی مساجد در تابستان خیلی زیاد بود. یا تنوع جمعیتی که در بچگی ما در پایگاه‌های بسیج بود، الان اصلاً وجود ندارد. الان فقط طیف خاصی از فعالیت‌های تابستانه پایگاه‌ها استفاده می‌کنند و دیگر جنبه همگانی گذشته را ندارد. ۳۰ سال پیش همه بچه‌های محل ما از کلاس‌های پایگاه بسیج استفاده می‌کردند ولی الان دید خیلی از خانواده‌ها نسبت به فعالیت‌های پایگاه بسیج تغییر کرده است.

کودکی ما در زمین فوتبال محل هم می‌گذشت، زمین فوتبالی که اهلبی مردم بود و کل پسرهای محل از جوان تا خردسال در گوشه‌ای از زمین بازی می‌کردند. هر غروب تابستان همه پسرهای محل در زمین فوتبال بودند، حتی پسرهایی که سر کار می‌رفتند هم بعد از اتمام کار به زمین فوتبال می‌آمدند. درحالی‌که رسیدگی هم نداشت، یعنی حتی یک چمن هم نداشت. ولی کم‌کم همان زمین فوتبال حالت خصوصی پیدا کرد و پولی شد که دقیقاً از آن زمان که خیلی‌ها نتوانستند در زمین به بهانه بازی دور هم جمع شوند، خلاف و اعتیاد در محل هم زیاد شد.

از بچه‌ها عضو کلاس‌های مسجد هستند. الان پسر ما کلاس‌های زبان انگلیسی و والیبال در این مراکز مشغول است. بدون اینکه واقعاً خبری از هزینه‌های نجومی باشد.

شادترین بخش کلاس‌های تابستانی مسجد برای بچه‌ها اردوهایش است. حتی در سال‌های اخیر کارگاه‌های مادر و کودک هم به مسجد وارد شده که به نظرم آشنایی با فضای معنوی و شاد مسجد از سنین کودکی خیلی مهم است.

برای نسل جدید که به گوشی و تلویزیون اسماست و لپ‌تاپ و ایکس‌باکس و وسایل تفریحی مجازی از سنین کودکی و به راحتی دسترسی دارد کلاس‌های حضوری و حقیقی شاید خیلی جذاب نباشد و به نظر من این نسل در آینده با بحران مهارت روبه‌رو می‌شوند. ما شاید کلاس خیاطی و شیرینی‌پزی را نیمه‌کاره رها کرده باشیم اما کارهای خیلی ساده مثل پرکردن ماسوره زیر کار خرخ خیاطی را بلدیم. می‌خواهم بگویم اگر فردا روزی مادران این نسل برای نخ کردن سوزن، دنبال اپلیکیشن بود، نباید تعجب کنیم یا اگر پدران فردا بلد نبودند پنچری ماشین بگیرند خیلی طبیعی است.

به نظر من نسل ما، نسل خودکفتری هستند به واسطه اینکه فکر می‌کردند مدیریت امورشان را باید خودشان بلد باشند، اما نسل‌های تازه بیشتر امور را برون‌سپاری می‌کنند. همین الان پسر دوم که چهارساله است، وقتی شیر یا نان نداریم می‌گوید مامان رنگ بزن اسنپ بیاورد. خب متقاعد کردن این پسر برای رفتن به نانواپی در ۱۵ سالگی قطعاً سخت خواهد بود.

کلاس‌های تابستانی در این دوره، کار و وظیفه سختی دارند چون برای آموزش هر مهارتی اول باید بچه‌ها را متقاعد کنند که این مهارت به چه کارشان می‌آید. چیزی که نسل خود متقاعد کن ما هیچ وقت از خودش نپرسید و فکر می‌کرد بالاخره هر مهارتی یک روزی به درد آدم می‌خورد. برای پسر کوچک‌ترم هنوز قطعی نمی‌توانم تصمیم برای تعطیلات تابستانش بگیرم. دوست دارم مهارتی را یاد بگیرد که علاقه و استعدادش را دارد و یک‌سری مهارت‌های عمومی دیگر مثل علوم مقدماتی رایانه، شنا و ورزش‌های سبک. از همین الان به تعمیر خودرو خیلی علاقه نشان می‌دهد و یک چیزهایی در مورد ماشین بلد است که من بلد نیستم. برای همین دوست دارم مهارت کسب و کار را هم یاد بگیرد که

تابستان؛ تاب یعنی توان و یارا، یعنی فروغ و روشنی، یعنی هُرم و گرمی. تاب یعنی صبر و شکیبایی، یعنی دوام و مقاومت، یعنی آرام و قرار. تاب یعنی طره و زلف، یعنی چین و شکن. تابستان برای ما والدین یک طور دیگری گرم است، فرصتی است برای اینکه فتیله مهارت کودکان‌مان را بالا دهیم و شعله‌های این جریان را در دل‌شان برافروخته‌تر کنیم.

می‌خواهم این گزارش را با چند سؤال شروع کنم؛ شما با حوصله‌های سررفته در تابستان چه می‌کنید؟ تفریح مفید تابستانی چه جایگاهی در زندگی این روزهای ما و فرزندان‌مان دارد؟ چقدر به آن توجه می‌کنیم؟ پارامترهای مورد قبول‌مان برای یک تابستان سالم آموزشی و تفریحی چیست؟ تفریح‌های این روزهای ما واقعی هستند یا مجازی؟ در دنیای اطراف‌مان هستند یا در گوشی‌ها و تبلت‌های در دست‌مان؟ آن‌طور که در توصیه‌های دینی به وجود تفریح و یادگیری در بخشی از زندگی توصیه شده است، عمل می‌کنیم؟ فکر می‌کنید جای چه تابستانی در کدام قسمت‌هایی از زندگی ما خالی است؟ جواب تمام سؤالات بالا فقط دست من و شما نیست، ولی بخش زیادی از آن با خودمان است، اما اینکه دولت و دستگاه‌های مسئول در جهت‌دهی تفریحات مفید تابستانی فرزندان‌مان نقش بسزایی دارند، شکی نیست.

به عشق تابستان که از راه برسد

زهرا می‌گوید: جمله معروفی از امام خمینی (ره) داریم که مدارس تعطیل می‌شود اما تعلیم و تربیت هرگز تعطیل نمی‌شود. برای همین تعطیلات تابستان همیشه برای خود ما هم با کلاس‌های هنری و ورزشی پر می‌شد. همیشه به قول خودم این همه مدرسه می‌رفتم به عشق تابستان که از راه برسد. عده‌ای دوست دارند که برنامه‌های تابستان‌شان علمی باشد، یا پر از ساخت و ساز یا هنری باشد و پر از آفرینش. یا نایمانی‌طور بگذرانند و پای اسطوره‌ها وسط بیاید. عده‌ای هم دوست دارند از صخره بالا بپرند یا فرود بیایند. نظرها خیلی متفاوت است.

در سال‌های اخیر دوره‌های کوتاه تابستانه با موضوعات جذاب و کاربردی برای بچه‌ها زیاد شدند. مخصوصاً دوره‌های مجازی که هزینه‌وقت زیادی هم نمی‌گیرند. خودم در دوران نوجوانی کلاس شنا می‌رفتم که هزینه‌اش هم خیلی مناسب بود. الان بلد بودن شنا واقعاً مدیون آن کلاس‌ها هستم. در کل آنچه که دوران نوجوانی یاد می‌گیری نهادینه‌تر است و در ناخودآگاه بهتر نقش می‌بندد. چه بسا سنم که بالاتر می‌رفت، ترس و تنبلی و مشغله اجازه نمی‌داد این مهارت را یاد بگیرم. وقتی نوجوان بودم برای یادگیری آموزش‌های عمومی رایانه هم کلاس می‌رفتم. دوره‌های چرم‌سازی و خیاطی را هم از طریق کلاس‌های فنی و حرفه‌ای می‌رفتم که خب هزینه خاصی نداشت.

موضوع انشا: تابستان خود را چگونه گذرانید؟

برای همین در مورد بچه‌های خودم هم تأکید داشتم که مهارتی را به بهانه‌های تعطیلی مدارس یاد بگیرند. اصلاً از انگیزه‌های من و هم‌نسل‌های من در تابستان این بود که با چه کلاس‌هایی روزها را سپری کنیم که بعد از تعطیلات بتوانیم انشای «تابستان خود را چگونه گذرانید» را پربارتر بنویسیم.

هنوز هم سازمان‌های آموزش فنی و حرفه‌ای با کمک کانون‌های فرهنگی تربیتی و بسیج محله‌ها، برای کسب مهارت در تابستان بچه‌ها از صبح تا عصر در اکثر رشته‌های فنی و ورزشی فعال است. منطقه ما که خیلی

در باب عبارت
مسخره «کتاب بهترین
دوست آدم»

آیه طائبی
دبیر گروه زندگی



نادرخان ابراهیمی جایی در کتاب یک عاشقانه آرام از زبان عسل می‌گوید: «من دبیری داشتم که مجموعه‌ای از شریف‌ترین دلایل را برای کم‌خوانی در اختیار داشت. او می‌گفت صد کتاب برای یک عمر بلند کافی است... او به جای کتاب خواندن، زیستن با مردم را تبلیغ می‌کرد و اندیشیدن را و عمل کردن را؛ پیاده رفتن، بیل زدن، سخن گفتن با دردمندان، دویدن در دشت، خندیدن و نترسیدن» راستش می‌خواستم کمی در باب «کتاب بهترین دوست آدم» نفرت‌پراکنی کنم اما ترجیح دادم با نقلی از نویسنده‌ای بزرگ شروع کنم و حرف‌م را بگویم.

هفته پیش روز قلم بود و یکی از دوستان کتاب‌خوار ما در یکی از شبکه‌های اجتماعی نوشته بود: «به مناسبت روز قلم اگر می‌توانستید، دل‌تان می‌خواست با کدام یک از نویسندگان ملاقات داشته باشید و معاشرت کنید؟» شخصی برایش نوشت چرا بخواهم با نویسنده‌ای معاشرت کنم؟ من یا کتاب‌ها معاشرت می‌کنم و آن دوست در ادامه صحبت این شخص را تأیید کرد و سرم درد گرفت. به معنای دقیق کلمه سرم درد گرفت از یادآوری همان عبارت کتاب بهترین دوست آدم. و مدام از خودم می‌پرسم اگر بتواند با حافظ بنشیند و چای بنوشد و گپ بزند، می‌گوید نه ممنون من دیوان حافظ را دارم برای معاشرت؟ اگر همین‌گویی را در کافه‌ای ببیند از کنارش عبور می‌کند و به خواندن پیرمرد و دریا اکتفا می‌کند؟ نویسنده را رها می‌کند و کتاب را برمی‌دارد؟ خالق را می‌گذارد و مخلوق را دوست می‌دارد؟

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد آدم بهترین دوست آدم است. کتاب‌ها را آدم‌ها می‌نویسند و ما از طریق خواندن‌شان به ذهن آن نویسنده می‌رسیم. کتاب مسیر است، مقصد نیست. اما کسی که در کتابخانه زندگی می‌کند هیچ‌گاه عمیقاً درد آدمی را درک نمی‌کند. چون با مردم زمانه‌اش زیست نمی‌کند. تعامل با مردم در کوچه و خیابان، تجربه کردن این روزها که نامش زندگی است و موهبتی تکرار ناپذیر است به مراتب دستاورد‌های مفیدتری دارد از مرور کتاب‌ها و تنها بودن در کتابخانه.

من نمی‌گویم کتاب خواندن کار مفیدی نیست که حتماً و یقیناً هست. کتاب خواندن یکی از بهترین راه‌ها برای رشد زبانی، فهم احساسات، درک تناقضات و البته گسترش گنجینه لغات است. اما تنها راه خوب و درست نیست. روزی روزگاری کتاب‌ها تنها به دست افراد خاصی نوشته می‌شدند که مرجع حوزه خاصی بودند. تجربه زیسته فراوانی داشتند و کتاب تنها راه دستیابی به آن دانسته‌ها و زیسته‌ها بود. اما حالا در این دوره و عصر تکنولوژی، چه کسی می‌تواند بگوید تمام کتاب‌هایی که به چاپ می‌رسند از یادکست‌ها، شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر متن و تصویر یا حتی فیلم‌ها بهترند؟ گاهی سرعت پیشرفت آنقدر زیاد است که تا یک کتاب هرچند عالی مسیر چاپ را طی کند آن موضوع بیات شده و از ذهن افتاده، پیشرفت اتفاق افتاده و به نوعی قدیمی شده است.

گاهی کتاب‌ها اشتباهات فاحش دارند. گاهی کتاب‌ها خوراک فاسدند همان‌طور که بسیاری از صفحات در شبکه‌های اجتماعی و بسیاری از یادکست‌ها و...

مهم قدرت انتخاب است، این روزها اگر بتوانیم اولویت‌بندی کنیم، مسیر زندگی‌مان را انتخاب کنیم و درگیر جو غالب نشویم، می‌توانیم از تمام رسانه‌های موجود برای پیشرفت و دانستن و فهمیدن استفاده کنیم و در عین حال با آدم‌ها رفاقت عمیق‌تر و بهتری داشته بشیم.



اگر بتواند با
حافظ بنشیند
و چای بنوشد
و گپ بزند،
می‌گوید نه
ممنون من
دیوان حافظ
را دارم برای
معاشرت؟
اگر همین‌گویی
را در کافه‌ای
ببیند از کنارش
عبور می‌کند
و به خواندن
پیرمرد و دریا
اکتفا می‌کند؟
نویسنده را رها
می‌کند و کتاب
را برمی‌دارد؟
خالق را
می‌گذارد
و مخلوق
را دوست
می‌دارد؟

